



## تعلیم و تربیت و مفهوم «سرمایه انسانی»؛ ناملی بر تحول مفهوم «انسان اقتصادی» از لیبرالیسم کلاسیک تا نولیبرالیسم

دکتر فاطمه زیباکلام<sup>۱</sup>؛ حمداله محمدی<sup>۲</sup>

### چکیده

هدف این پژوهش تبارشناسی مفهوم انسان اقتصادی (به عنوان زیر بنای نظریه سرمایه انسانی) از لیبرالیسم کلاسیک تا نولیبرالیسم است. بسیاری از پژوهشگران تربیتی و به خصوص پیروان فوکو معتقدند که گرچه لیبرالیسم و نولیبرالیسم هر دو در مفهوم کلی انسان اقتصادی اشتراک دارند، ولی این دو تلقی تفاوت‌های زیادی دارند. درحالیکه پژوهشگران مذکور برای تبارشناسی انسان اقتصادی نولیبرالیسم به بررسی دو گرایش اردو لیبرالیسم و مکتب شیکاگو مبادرت می‌کنند، پژوهش حاضر به بررسی نظریات فریدریک هایک و لیبرالیسم محافظه‌کار و نقش آن در مفهوم انسان اقتصادی نولیبرالیسم می‌پردازد. ضدعقل‌گرایی، بدبینی محافظه‌کارانه به انسان، کاهش عاملیت انسان و افزایش عاملیت عوامل ناشناخته در تعیین سرنوشت اقتصادی و اجتماعی انسان از مبانی مهم انسان‌شناختی هایک هستند. تعلیم و تربیت نولیبرالیسم نیز در پی آن است بر مبنای نظریات هایک و دیگر پیشروان فلسفی نولیبرالیسم، به نوعی سوژه پروری بپردازد که حاصل آن پرورش کارآفرین رقابتی و انسان خومحور و انحصارطلب است. بازتولید نابرابری و توجیه سرمایه‌داری طبقاتی از مهم‌ترین اهداف پنهان تعلیم و تربیت نولیبرالیسم است. برای این امر نولیبرالیسم از فناوریهای غیر مستقیم قدرت همانند فناوری «خود» بهره می‌برد که هدف آنها ایجاد سوژه‌های اتمیک، خودمحور و منفعل است.

**واژگان کلیدی:** نولیبرالیسم، لیبرالیسم، انسان اقتصادی، سرمایه انسانی

### بیان مساله

انسان‌شناسی لیبرالیسم از آغاز همواره بر مفهومی از انسان متکی بوده است که از آن به «انسان اقتصادی»<sup>۳</sup> تعبیر می‌شود. انسان اقتصادی لیبرالیسم به عنوان انسان آرمانی، مبنای برای تعیین اهداف و اصول تربیتی لیبرالیسم بوده (پیترز<sup>۴</sup>، ۲۰۰۹؛ السن<sup>۵</sup> و دیگران، ۲۰۰۴؛ راپر<sup>۶</sup>، ۲۰۱۵). مفهوم انسان اقتصادی در آرای متفکران

۱- دانشیار گروه فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تهران - F.ziba.m@gmail.com

۲- دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تهران - h9mohammadi@yahoo.com

3- Homo Economicus

4- Peters

5 - Olssen

6- Rapper



لیبرالیسم از آدام اسمیت گرفته تا جان استوارت میل و لیبرالیسم متاخر همواره مورد دفاع قرار می‌گرفت (اسمیت، ۱۷۷۶؛ میل، ۲۰۰۱).

از این منظر، خود دوستی و خودخواهی نیروی محرکه فعالیت‌های انسانها هستند. فردگرایی، دنیاگرایی (و به تعبیری سکولاریسم)، رقابت، مالکیت خصوصی و آزادی اقتصادی به عنوان عناصر اساسی مفهوم «انسان اقتصادی» هستند. پیترز (۲۰۰۹) معتقد است که انتخاب عقلانی، مبنای اساسی مفهوم انسان اقتصادی است. در این معنا انسان موجودی عقلانی است و همواره برای رسیدن به رفاه خود در پی بیشینه‌سازی منافع خود است. فردگرایی (همه انتخابها صرفاً توسط فرد انجام می‌شود)، عقلانیت (انتخاب بر مبنای تامل عقلانی قرار دارد) و خود دوستی (علاقه خود انتخاب کننده مبنای همه انتخابهای هستند) سه مبنای مهم انسان اقتصادی هستند.

مفهوم انسان اقتصادی مورد حمایت متفکران نولیبرالیسم اعم از هایک<sup>۱</sup>، فریدمن<sup>۲</sup> و جیمز بوکانن<sup>۳</sup> نیز قرار گرفته است. تربیت «سرمایه انسانی» مورد حمایت بسیاری از متفکران نولیبرالیسم است و هدف آن پرورش انسانهای اقتصادی است؛ «کارآفرین رقابتی»<sup>۴</sup> که ارزشهای در عمق وجود خود حافظ ارزشهای نولیبرالیسم است و به صورت مداوم عملکرد، ذهنیت و آرمانهای خود را با آنها می‌سنجد (داویس و بانزل، ۲۰۰۷). البته تصور نولیبرالیسم و لیبرالیسم از انسان اقتصادی تفاوت‌های زیادی با هم دارد. رید<sup>۵</sup> (۲۰۰۹) معتقد است که نولیبرالیسم بیشتر از اینکه یک نظریه سیاسی باشد، فهمی نوین از ماهیت و وجود اجتماعی انسان است. این فهم نوین باعث ایجاد تحول در مفهوم انسان اقتصادی می‌شود. چرخش در مبنای انسان شناختی از لیبرالیسم به نولیبرالیسم باعث ایجاد تفاوت‌های عمده در مبنای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و تربیتی بین این دو گرایش فکری شده است که فوکو از آن به تغییر از حاکمیت<sup>۶</sup> به حکومت‌مندی<sup>۷</sup> تعبیر می‌کند (کاتوی<sup>۸</sup>، ۲۰۱۱).

در این پژوهش ما نیز همپای برخی پژوهشهای دیگر، که عمدتاً متأثر از میشل فوکو هستند (برای مثال لمکه<sup>۹</sup>، ۲۰۰۱؛ السن و پیترز، ۲۰۰۵؛ رید، ۲۰۰۹)، معتقدیم که انسان اقتصادی نولیبرالیسم که مبنای نظریه «سرمایه انسانی» در تعلیم و تربیت است، با تلقی لیبرالیسم از این مفهوم بسیار متفاوت است و برای بررسی نحوه ایجاد این تفاوت، به تبارشناسی این مفهوم در تاریخ لیبرالیسم می‌پردازیم. فوکو خود در مجموعه سخنرانیهایی که در اواخر عمر خود در کالج فرانسه انجام داده است، به تبارشناسی دولت مدرن از یونان تا نولیبرالیسم پرداخته است

1 - Hayek

2 - Friedman

3 - Buchanan

4- Competitive Entrepreneur

5- Read

6- Governance

7- Governmentality

8- Cotoi

9- Lemke



که به نحوی به مبانی انسان شناختی آنها نیز ناظر است. این نظریات فوکو مورد استقبال متفکران زیادی در عرصه‌های مختلف و از جمله تعلیم و تربیت قرار گرفته است (السن و دیگران، ۲۰۰۴؛ داویس و بانزل<sup>۱</sup>، ۲۰۰۷ و ۲۰۱۰؛ راپر، ۲۰۱۵؛ بل<sup>۲</sup>، ۲۰۰۳؛ بل و المدو<sup>۳</sup>، ۲۰۱۰).

در حالیکه فوکو در تبارشناسی نولیبرالیسم توجه به ارتباط آن با دو گرایش فکری مکتب فرایبرگ<sup>۴</sup> (موسوم به اردو لیبرالیسم<sup>۵</sup>) و مکتب شیکاگو (به رهبری میلتون فریدمن) نظر داشت (لمکه، ۲۰۰۱)، ما معتقدیم که برای تبارشناسی مبانی انسان شناسی و مفهوم انسان اقتصادی نولیبرالیسم باید توجه ویژه‌ای به افکار فریدریک هایک و گرایش فکری لیبرالیسم محافظه‌کار (متفکرانی مثل الکسی دوتوکویل<sup>۶</sup>، لرد اکتون<sup>۷</sup> و ویلیام سامنر<sup>۸</sup>) داشت. لذا در این پژوهش برای تبارشناسی مفهوم انسان اقتصادی به سراغ افکار این گرایش فکری می‌رویم.

### مبانی نظری پژوهش

پژوهش حاضر سعی دارد تا در بستر نظریات فوکو به تبارشناسی مفهوم انسان اقتصادی از لیبرالیسم تا نولیبرالیسم بپردازد. فوکو در مجموعه سخنرانی‌هایی که در اواخر عمر خود در باب تبارشناسی دولت مدرن ارائه کرد، به تحلیل نولیبرالیسم نیز پرداخت. او برپایه مفهوم نوینی که از قدرت و سوژه ارائه کرده بود، لیبرالیسم و نولیبرالیسم را نه صرفاً به عنوان حاکمیت سیاسی، بلکه به عنوان نوعی از عقلانیت سیاسی و یا به عبارت بهتر به عنوان «شکلی از عمل<sup>۹</sup>» مورد تحلیل قرار داد (فلو<sup>۱۰</sup>، ۲۰۱۲). تحلیل فوکو از لیبرالیسم و نولیبرالیسم به بررسی «حکومت‌مندی» لیبرالیسم و نولیبرالیسم می‌پردازد. مفهوم حکومت‌مندی سعی دارد از طریق بررسی پیوند قدرت/ دانش نحوه ایجاد فاعلیت و ذهنیت افراد را مورد تحلیل قرار دهد (لمکه، ۲۰۰۱).

حکومت‌مندی در منظر فوکو صرفاً محدود به قدرت سیاسی و دولتی نیست بلکه عبارت است از هدایت (یا کنترل) رفتار دیگران در جهتی خاص (اولاسکا<sup>۱۱</sup>، ۲۰۱۳). پیترز (۲۰۰۹) معتقد است که حکومت‌مندی در منظر فوکو به معنای نوعی اندیشه و عقلانیت نوین سیاسی در باب حکومت است که به عنوان مبنای تفکر سیاسی لیبرالیسم مدرن است. او معتقد است که حکومت‌مندی عبارت است از «مجموعه‌ای متشکل از نهادها، فرایندها، تحلیل‌ها،

1- Davies & Bansel

2- Ball

3- Olmedo

4 - Freiberg School

5- Ordoliberalism

6- De Tocqueville

7- Lord Acton

8- William Sumner

9- Mode of Action

10- Flew

11- Olaska



تاملات و راهبردها که کاربرد نوع خاص و پیچیده‌ای از قدرت را ممکن می‌سازند که بر مبنای دانش اقتصاد سیاسی بنا نهاده شده است» (پیترز، ۲۰۰۹: XXX).

حکومت‌مندی لیبرالیسم مدرن با بهره‌گیری از فناوریهای نوین قدرت ممکن می‌شود، این فناوریهای نوین راه را برای تحول از دولت پادشاهی به دولت مدرن فراهم می‌آورد. این دولتهای مدرن از طریق فناوریهای نوین به ایجاد نظم و انضباط و کنترل جامعه می‌پردازند. این کنترل نه از طریق نیروی قهری و یا نظامی بلکه از طریق دخالت در فرایند ایجاد سوژه ممکن می‌شود. بنابراین مقاومت کمتری را بر می‌انگیزند (اولاسکا، ۲۰۱۳). فعال پرورش سوژه مبنای حکومت‌مندی نولیبرالیسم است بنابراین نولیبرالیسم امروزه برای حکومت از علاوه بر فناوری سلطه از فناوری خود<sup>۱</sup> نیز بهره می‌گیرد. فناوری خود اشاره با راههای پرورش سوژه از طریق اعمال قدرت در سطوح مختلف زندگی افراد دارد. دولتهای مدرن از حاکمیت سنتی روی برگردانده و امروزه به کنترل «خود» افراد روی آورده‌اند (پیترز، ۲۰۰۹).

### پیشینه پژوهش

میشل فوکو در مجموعه سخنرانی‌هایی که در اواخر عمر خود و در فاصله‌ی ۹-۱۹۷۸ در کالج فرانسه انجام داشت سعی نمود تا به تبارشناسی دولت مدرن بپردازد. او در انتهای این تبارشناسی به تحلیل نولیبرالیسم به عنوان نوعی از عقلانیت سیاسی پرداخت. ترجمه این سخنرانی فوکو در زبان انگلیسی تا ۲۰۰۸ به تعویق افتاد. گرچه از قبل از آن برخی متفکران به نظریات فوکو در باب نولیبرالیسم توجه داشتند (لمکه، ۲۰۰۱؛ بل، ۲۰۰۳؛ السن و پیترز، ۲۰۰۵؛ السن و دیگران، ۲۰۰۴؛ داویس و بانزل، ۲۰۰۷)، ولی از این سال با انتشار مجموعه سخنرانی فوکو به زبان انگلیسی تعداد بیشتری از متفکران به نقد فوکویی مکتب نولیبرالیسم پرداختند (فلو، ۲۰۱۲؛ راپر، ۲۰۱۵؛ وب، ۲۰۱۱؛ ژوزف، ۲۰۱۳؛ کاتوی، ۲۰۱۱؛ بل و اومدو، ۲۰۱۳؛ داویس و بانزل، ۲۰۱۰).

محور مباحث بسیاری از این پژوهشها توجه به نحوه ایجاد سوژه در فرایند حکومت‌مندی نولیبرالیسم است. این متفکران معتقدند که نولیبرالیسم از طریق «فناوری خود» در پی ایجاد سوژه‌هایی منفعل، حکومت‌پذیر، قابل برنامه‌ریزی و قابل تحلیل است. راپر (۲۰۱۵) معتقد است که انسان آرمانی نولیبرالیسم «انسان اقتصادی» است. انسانی که خود دوستی، خود محوری و فردگرایی ذره‌گرا از ویژگی‌های بارز آن است. پیترز (۲۰۰۹) نیز معتقد است که انسان اقتصادی مورد هدف مکتب نولیبرالیسم است ولی این انسان اقتصادی تفاوت بارز با تلقی لیبرالیسم از آن دارد. السن و دیگران (۲۰۰۴)؛ فلو (۲۰۱۲)؛ پیترز (۲۰۰۹) هر یک به نحوی به بررسی مفهوم انسان اقتصادی در منظر نولیبرالیسم پرداخته‌اند.

1-Technology of the self



یکی از منابع پر ارجاع در زمینه مفهوم انسان اقتصادی نولیبرالیسم مقاله رید (۲۰۰۹) است. رید (۲۰۰۹) با تبارشناسی مفهوم انسان اقتصادی نولیبرالیسم می‌پردازد. او به پیروی از فوکو معتقد است که انسان اقتصادی نولیبرالیسم که رقابت و ویژگی اصلی او است، با انسان اقتصادی لیبرالیسم که مبادله و ویژگی بارز او بود متفاوت است. این متفکر به تبع فوکو، تبارهای انسان اقتصادی نولیبرالیسم را در اردولیبرالیسم آلمان و مکتب شیکاگو مورد بررسی قرار می‌دهد و در نهایت سعی دارد تا با بهره‌گیری از نظریات نومارکسیست‌هایی مثل آنتونیو نگری<sup>۱</sup> به بازسازی نظریات فوکو بپردازد. تبارشناسی پژوهش رید (۲۰۰۹) برخی مشترکات با پژوهش ما دارد ولی ما برخلاف پژوهش مذکور و برخی دیگر از پژوهش‌های مشابه، برای تبارشناسی نولیبرالیسم به بررسی مفهومی از فردگرایی می‌پردازیم که آن را می‌توان در آثار فریدریک هایک و اسلاف محافظه‌کار او یافت.

## روش پژوهش

این پژوهش از روش تبار شناختی بهره می‌گیرد. باقری و دیگران (۱۳۸۹) معتقدند که در روش تبارشناسی «پژوهشگر مفاهیم هنجارین را انتخاب می‌نماید و با مساله‌دار نمودن آن، به دنبال تبارها و نقاط عود آن در تاریخ جست و جو می‌کند و با برقراری رابطه آن با نهادها و افراد قدرتمند، به تحلیل دوباره مفهوم می‌پردازد و معناهای جدید را از آن کشف می‌نماید؛ معناهایی که در پس ظاهر فریبنده آن پنهان شده بود» (باقری و دیگران، ۱۳۸۹: ۳۴۹). پژوهش حاضر نیز در پی آن است که با مساله‌دار کردن مفهوم انسان اقتصادی که مبنای نظریه سرمایه انسانی در تعلیم و تربیت است به بررسی مبانی انسان شناختی آن در طول تاریخ فکری لیبرالیسم و در ارتباط پویای دانش / قدرت بپردازیم.

## یافته‌های پژوهش

### ۱- لیبرالیسم کلاسیک و انسان اقتصادی

نظریات آدام اسمیت در باب اقتصاد سیاسی یکی از اولین منابع انسان‌شناختی است که به حمایت از انسان اقتصادی می‌پردازد. برخی معتقدند که نظریات اسمیت در باب ماهیت انسان در دو اثر معروف او ثروت ملل<sup>۲</sup> و نظریه عواطف اخلاقی<sup>۳</sup> دارای تناقض‌هایی است که از این امر به «مساله آدام اسمیت» تعبیر می‌شود (هولر<sup>۴</sup>، ۲۰۰۶؛ کرودر<sup>۵</sup>، ۲۰۱۲). پرداختن به این مساله در حدود این مقاله نمی‌گنجد و ما صرفاً یک جمع‌بندی از نظریات

1- Antonio Negri

2 - *Wealth of Nations*

3 - *Theory of Moral Sentiments*

4- Holler

5-Crowder



اسمیت در باب ماهیت انسان ارائه می‌دهیم.

اسمیت در ثروت ملل، همانند هابز و اسپنوزا معتقد بود که انگیزه حرکت انسان‌ها میل به صیانت نفس و تأمین منافع شخصی است. این انگیزه در انسان، منشأ تقسیم کار و پیشرفت اقتصادی است. انسان‌ها به صورت طبیعی تمایل به مبادله و معامله با دیگران دارند و منطق این چنین مبادله‌ای در یک جامعه متمدن این چنین است: «چیزی را که می‌خواهم به من بده، در این صورت چیزی را که می‌خواهی به دست خواهی آورد» (اسمیت، ۱۷۷۶: ۵۶). «میل به معامله با دیگران است که موجب تقسیم کار می‌گردد» (همان: ۵۷). تلاش افراد برای تأمین منافع خودشان باعث تأمین منافع عمومی دیگران نیز می‌شود: «این خیرخواهی قصاب، آبجوساز و یا نانوا نیست که شام ما را تأمین می‌کند، بلکه توجه آنها به تأمین منافع خودشان است. ما مدیون عشق آنها به خودشان هستیم و نه انسانیت آنها» (همان: ۵۶). در یک جامعه هر کس به دنبال منافع خود است و این نه تنها مورد سرزنش نیست، بلکه به مصلحت منافع عمومی نیز است و آن را تأمین می‌کند.

اسمیت معتقد بود که انسانها بر اساس علایق فردی خود مبادرت به تبادل و انتخاب می‌کنند و در مقیاس بزرگ-تر، دست نامرئی<sup>۱</sup> بازار باعث ایجاد تعادل در تلاشهای فردی می‌شود. از دیدگاه اسمیت انسان به صورت طبیعی دارای تمایل تبادل و معامله با دیگران است و همین خصلت طبیعی وجود بازار آزاد را توجیه می‌کند (کرودر، ۲۰۱۲). اسمیت همانند جان لاک انسان اقتصادی را انسانی مستقل و آزاد می‌داند و دفاع او از عدم دخالت دولت در فعالیتهای اقتصادی افراد جنبه اخلاقی نیز دارد.

بازار دارای خصلت خود تنظیم‌گری است و اسمیت افراد را تشویق می‌کرد که تا حد ممکن خودپرست و حریص باشند و از این طریق است که منافع عمومی نیز تأمین می‌شود. با این استدلال اسمیت مدافع سیاست عدم مداخله<sup>۲</sup> است و با تفکیک حوزه بازار از دولت، خواهان کاهش نقش دولت در تنظیم‌گری بازار است، زیرا بازار به صورت طبیعی خواهد توانست بهترین شرایط را برای بهره‌وری عموم مردم فراهم سازد (السن و دیگران، ۲۰۰۴). اسمیت گرچه همانند دیگر لیبرالهایی چون ریکاردو<sup>۳</sup> و مالتوس<sup>۴</sup> مدافع فردگرایی و سیاست عدم مداخله بود، ولی افکار او در نظریه عواطف اخلاقی، تصویری دیگر از انسان را به نمایش می‌گذارد و باعث می‌شود تا اسمیت متمایل به نظام سرمایه‌داری نباشد. گرچه متفکران سرمایه‌داری او را پیامبر خود می‌دانند، ولی او چندان از انحصارطلبی سرمایه‌داران خشنود نبود و آن را باعث افزایش انحرافات و تباهی اخلاق می‌دانست (اسمیت، ۱۷۹۰). او همانند هیوم و استادشان هاجسن معتقد بود که همدلی<sup>۵</sup> مبنای اخلاق است و از اخلاق خشک سرمایه‌داری گریزان بود.

1-Invisible Hand

2- Laissez Faire

3- Ricardo

4-Malthus

5- Sympathy



بنابراین گرچه اسمیت در ثروت ملل، نوعی تلقی فردگرا و خودمحور از انسان اقتصادی را نمایش می‌دهد، ولی جمع‌بندی نظریات او در دیگر آثارش نشان می‌دهد که این تصور از انسان اقتصادی را باید صرفاً یک بعد در نظر آورد و ابعاد مهم‌تر مثل همدلی و توجه به اخلاق نیز از ویژگیهای مهم انسان اقتصادی اسمیت هستند. انسان اقتصادی اسمیت انسانی است عقلانی و آزاد که به صورت طبیعی گرایش به مبادله و معامله با دیگران دارد. آزادی انسان در منظر اسمیت هم بعد اقتصادی دارد و هم بعد اخلاقی. او در مبادلات اقتصادی خود آزاد است و این آزادی منطق بازار است. علاوه بر این آزادی اقتصادی از باعث افزایش قدرت تصمیم‌گیری آزاد انسان می‌شود و از لحاظ اخلاقی نیز لازم و ضروری است.

بنابراین اسمیت در باب مفهوم انسان اقتصادی دیدگاهی خوش‌بین دارد و او را نمی‌توان در زمره مدافعان سرمایه‌داری طبقاتی به حساب آورد. او معتقد بود که تعلیم و تربیت از طرفی باید انسانهای اقتصادی و آزاد پرورش دهد تا بتوانند در کنار تامین منافع خود به تامین منافع عمومی نیز یاری رسانند. تعلیم و تربیت در چنین نظام انسان شناختی باید علاوه بر پرورش انسانهای اقتصادی (سرمایه‌انسانی)، از طریق افزایش درک و فهم متقابل آنها همدلی در جامعه را گسترش دهد (هولر، ۲۰۰۶).

جان استوارت میل نیز مفهومی از ماهیت انسان ارائه می‌دهد که برخی شباهتها و تفاوتها با اسمیت دارد. میل همانند بنتام لذت و الم را به عنوان دو خداوند ماندگار وجود انسانی می‌داند. او یک فردگرا بود و معتقد بود که انسان موجودی است خود دوست که همواره در پی افزایش لذت و کاهش درد و رنج است. انسان مورد نظر میل انسانی آزاد و عقلانی است که در پی کسب لذت (در معنای وسیع) آن است. تعلیم و تربیت نیز برای پرورش چنین انسانی باید او را در کاربرد عقل توانا سازد، بدون اینکه نظام فکری خاصی را به او تحمیل کند. تعلیم و تربیتی باید از طریق پرورش علایق مشترک و اصالت شخصیت انسانها، ایجاد وحدت اجتماعی را تسهیل کند (راین<sup>۱</sup>، ۲۰۱۱). میل با طرح مفاهیمی مثل «توانشهای والای انسانی»، حس مشترک اجتماعی و وحدت اجتماعی، از فردگرایی موسوم خود محور و انحصار طلب لیبرالهایی مانند مالتوس ریکاردو دور شد. انسان اقتصادی در منظر میل تبدیل به انسان آزاد و عقلانی شد که خلاقیت، فردیت، تساهل و آزادی سیاسی و عقیدتی لازمه تربیت و تکامل او می‌باشد. شاید به دلیل همین عدول از فردگرایی انحصارطلب و آزادی اقتصادی است که بزرگان نولیبرالیسم همانند میزس<sup>۲</sup> و هایک<sup>۳</sup> میل را به گرایش سوسیالیستی متهم می‌کنند و فردگرایی او را فردگرایی غلط می‌خوانند (هایک، ۲۰۱۰؛ میزس، ۱۹۸۵).

گرچه در بین متفکرانی مثل اسمیت، میل و ریچارد کابدن<sup>۳</sup> در مورد مبانی انسان‌شناختی، تصور از تعلیم و تربیت

1- Ryan

2- Mises

3-Cobden



و برخی نظریات سیاسی و اقتصادی تفاوت‌های زیادی وجود دارد. ولی در عرصهٔ تعلیم و تربیت این متفکران مدافع نوعی نظریهٔ تربیت سرمایهٔ انسانی هستند که البته تلقی نولیبرالیسم از این مفهوم تفاوت زیادی دارد. این متفکران که می‌توان از آنها به لیبرالیسم خوش‌بین و عقل‌گرا<sup>۱</sup> نیز تعبیر کرد، مدافع نوعی لیبرالیسم غیر طبقاتی بودند که با لیبرالیسم بورژوازی و تقدیرگرایی امثال اسپنسر، مالتوس و نولیبرالیست‌ها متفاوت است. از منظر لیبرالیسم خوش‌بین، تعلیم و تربیت انسان مولد اقتصادی<sup>۲</sup> باید منجر به بهره‌وری همهٔ طبقات شود و نه تنها فقر لازمهٔ جامعه نیست، بلکه می‌توان از طریق تعلیم و تربیت و گسترش تجارت آزاد، آن را ریشه کن نیز نمود. از دیگر ویژگی‌های لیبرالیسم خوش‌بین می‌توان به پیوند اخلاق، اقتصاد و سیاست اشاره کرد. در آرای اسمیت، میل و کابدن قوانین اقتصادی به دلایل اخلاقی و افزایش قدرت خلاقیت و آزادی عقلانی و اقتصادی افراد مورد حمایت قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر رقابت، سیاست عدم مداخله و تجارت آزاد در منظر این متفکران در چهارچوب اخلاقی قرار دارد و همواره باید به آن متعهد باشد. این امر دلالت مهمی در تعلیم و تربیت دارد: تعلیم و تربیت انسان‌های اقتصادی و سرمایه‌های انسانی باید در داخل مفهومی اخلاقی از انسان ممکن شود. رقابت و خود دوستی گرچه لازمهٔ فعالیت‌های اقتصادی انسان هستند ولی ویژگی ماهوی انسان به شمار نمی‌روند و صرفاً ابزاری برای افزایش قدرت تولید و بهره‌وری عمومی هستند. انسان ویژگی‌های برتر اخلاقی مثل همدلی، آزادی و تمایل به وحدت با دیگران دارد که باید در داخل تعلیم و تربیت مورد توجه قرار گیرند.

## ۲- لیبرالیسم محافظه‌کار و انسان اقتصادی

در تاریخ لیبرالیسم گرایش دیگری وجود دارد که نسبت به لیبرالیسم خوش‌بین تأثیر عملی بیشتری داشته است و می‌توان از آن به لیبرالیسم بدبین و تقدیرگرا تعبیر نمود. در این گرایش از لیبرالیسم مدافعان جامعهٔ سرمایه‌داری طبقاتی قرار دارند که از آن جمله می‌توان به برنارد مندویل<sup>۳</sup>، مالتوس، ریکاردو، هربرت اسپنسر، ویلیام سامنر و متفکران نولیبرالیسم اشاره کرد. مندویل نظام سرمایه‌داری را به لانهٔ زنبوران تشبیه می‌کرد که گرچه دارای نقص‌های جزئی (مثل برخی تبعیضات طبقاتی) است ولی این نقص‌ها به کارکرد کلی آن صدمه نمی‌زنند. او به تحسین جامعهٔ سرمایه‌داری انگلستان می‌پردازد و آن را مایهٔ غبطهٔ جهانیان می‌داند. او نگاه خشنی نسبت به تهیدستان داشت و معتقد بود که نباید دولت به تعلیم و تربیت این قشر مبادرت کند، زیرا فقر سرنوشت و تقدیر

( که توسط دکارت و پیروانش مورد دفاع قرار می‌گرفت متفاوت است. منظور ما از عقل‌گرایی Rationalism- عقل‌گرایی در این جا با خردگرایی<sup>۱</sup>) در این جا دفاع از قدرت عقل بشری است که یکی از ویژگی‌های مشترک متفکران مدرنیسم و عصر روشنگری است. در این معنا می‌توان تجربه-گرایی و خردگرایی را در کنار هم عقل‌گرا نامید چون هر دو به دفاع از قدرت عقل بشری پرداختند و معتقد بودند که عقل بشری است که سرنوشت او را در این جهان رقم می‌زند.

- انسان کوشا، مولد و معتدلی که مورد تأکید مذهب پروتستانیزم و متفکران لیبرالیسم کلاسیک همانند جان لاک بوده است. 2

3- Bernard Mandeville





محتوم آنها است و این نوع تعلیم و تربیت باعث نارضایتی آنها از تقدیرشان می‌ود (کرتیس / زیباکلام و دادرس، ۱۳۹۲).

گرچه قرن هجدهم عرصه لیبرالیسم خوش‌بین بود ولی از اواسط قرن نوزدهم و با حاکمیت بلامنازع تفکر لیبرالیسم بر کشورهای سرمایه‌داری، کم‌کم این روح خوش‌بینی رخت بست و تقدیرگرایی، بدبینی و محافظه‌کاری جایگزین آن شد. این روح بدبینی طبقه متوسط که در خدمت حفظ حاکمیت سیاسی بود، از طریق نظریات مالتوس و اقتصاد ریکاردو مجهز استدلال علمی نیز شد و عرصه برای لغو سیاست‌های حمایتی از فقرا و حتی پیشنهاد محدودیت جنسی برای جلوگیری از تولید مثل آنها مهیا گشت (آربلاستر / مخبر، ۱۳۷۷). مالتوس معتقد بود که باید از طریق تعلیم و تربیت به فقرا آموخت که خودشان دلیل فقرشان هستند و نه ثروتمندان و بی‌عدالتی نهادهای اجتماعی. مدافعان مالتوس معتقد بودند که رشد اقتصادی در جامعه لزوماً به بهره‌وری طبقه تهیدست منجر نمی‌شود. ریکاردو نیز بر خلاف اسمیت معتقد بود که تضاد طبقاتی بین کارگران، زمین‌داران و ثروتمندان باعث گسترش اقتصاد می‌شود و در جامعه گراشی به وحدت طبقاتی وجود ندارد.

این روح بدبین و طبقاتی لیبرالیسم (و بروز اشراف‌گرایی سیاسی) با پیروزی انقلاب فرانسه و ترس از حاکمیت عموم مردم به اوج خود رسید و در این برهه زمانی بود که لیبرالیسم به دشمن سنتی خود یعنی محافظه‌کاری نزدیک و نزدیک‌تر شد. به طوری که بسیاری از لیبرالها به دفاع از نظریات ادموند برک<sup>۱</sup> (که به عنوان پدر محافظه‌کاری سیاسی شناخته می‌شود) در باب مخالفت با انقلاب فرانسه پرداختند. برک تأثیر زیادی در تلقی سیاسی و به خصوص مبانی انسان‌شناسی گرایش لیبرالیستی موسوم به لیبرالیسم محافظه‌کار و نولیبرالیسم داشته است. برک از مدافعان نظریه «قانون طبیعی»<sup>۲</sup> بود و به نقد نظریه حقوق طبیعی جان لاک می‌پرداخت. نظریه حقوق طبیعی معتقد به حالت طبیعی (وجود فرد ماقبل اجتماع) بود و عقل بشری و قرارداد اجتماعی را منبع ایجاد اجتماع و قانون می‌دانست. از منظر لاک عقل و اراده خودمختار بشری بنیان‌گذار حکومت‌های اجتماعی است. در مقابل برک با تأثیر از متفکران قرون وسطا همچون اکویناس، معتقد بود که اساس حکومت‌های اجتماعی نه اراده و خواست مردم، بلکه قانون الهی و طبیعی است. نهادهای اجتماعی و حکومتی به عنوان اراده قانون طبیعی و الهی هستند که به ما ارث رسیده‌اند. بر این اساس برک به رد وضعیت طبیعی (اعتقاد به فرد ماقبل اجتماع) و حقوق طبیعی پرداخته و معتقد بود که هرگونه آزادی و حقوق انسانی صرفاً در بطن تمدن بشری ممکن است (برک، ۱۷۹۰). از منظر او نمی‌توان انسان و حقوق او را به صورت انتزاعی و با تکیه بر وضعیت آزادی اولیه توصیف کرد، بلکه حقوق انسان (در جامعه انگلیسی) از منظر او عبارت است از «حقوق انگلیسی که از اجدادش به او ارث رسیده است» (همان: ۲۹).

1- Burke

2- Natural Law



آنچه از برک بر جای ماند نوعی فردگرایی ایدئالیست در بطن اعتقاد به سنت بود که در مقابل فردگرایی تجربه-گرایانه لاک و هیوم قرار دارد. گرچه لیبرالیسم کلاسیک فرد را واحد اخلاقی مجزا می‌دانست که توسط میل و رغبت درونی برانگیخته می‌شود و با راهنمایی عقل در صدد برآوردن آنها است (رید، ۲۰۰۹)، ولی برک (در روشی شبیه به هگل) معتقد بود که فرد تنها در ارتباط او با اجتماع قابل تعریف است. حقوق افراد نیز تنها در بطن قانون که میراث ارزشمند گذشتگان است قابل تعریف است و فرد خارج از اجتماع حقوقی ندارد. بنابراین آزادی افراد آن آزادی طبیعی نیست که لاک به تصویر می‌کشد، بلکه آزادی ساختاریافته<sup>۱</sup> و نظم‌یافته‌ای است که از طریق کاربرد قانون ممکن می‌شود. این تلقی فردگرایانه برک تأثیر بسزایی در اندیشه‌های یک داشته است. برک وارث بدبینی انسان‌شناسی قرون وسطا به ذات بشر بود و به همین دلیل آزادی را بدون کنترل اجتماعی باعث شر می‌دانست. آزادی تنها در یک جامعه کنترل شده است که می‌تواند شکوفا شود. این امر نیاز به دولتی دارد که بتواند آزادی و کنترل اجتماعی را به صورتی عقلانی با هم ترکیب کند (برک، ۱۷۹۰).

برک اعتقاد به بازارهای آزاد و نوعی سیاست عدم مداخله (اترین<sup>۲</sup>، ۱۹۹۷) را با مفهوم فردگرایی بدبین و آزادی کنترل شده در هم آمیخت. این تلقی از فردگرایی از طرف برخی گرایش‌های لیبرالیسم (موسوم به لیبرالیسم محافظه‌کار) مانند الکسی دوتوکویل مورد حمایت قرار گرفت و ترکیب آن با داروینیسم اجتماعی هربرت اسپنسر و ویلیام سامنر، عرصه را برای بروز عقاید انسان‌شناختی منحصر به فرد نولیبرالیسم مهیا ساخت.

اسپنسر را نیز می‌توان در مسلک لیبرالیسم محافظه‌کار قرار داد، با این تفاوت که او در کنار داروین بنای نوعی محافظه‌کاری علمی را بنا نهادند که با محافظه‌کاری دینی برک و دوتوکویل متفاوت است. او کاربرد اصول داروین در مسائل اجتماعی و سیاسی، معتقد بود که رشد جوامع بشری تابع هدف و طرح‌ریزی عقلانی نیست. او به دفاع از جامعه‌سرمایه‌داری پرداخته و معتقد بود که «گرچه جامعه صنعتی امروزه دارای زیان‌های جدی است ولی این زیان‌ها نسبت به گذشته کم‌تر هستند و تا اندازه‌ای که طبیعت بشری اقتضا کند کم‌تر شده‌اند، این زیان‌ها به دلیل تبعیض و بی‌عدالتی طبقه خاصی نیست و تنها در طول تکامل بشری می‌توانند ترمیم یابند» (اسپنسر، ۱۸۷۳: ۲۵۳).

اسپنسر بر خلاف خود داروین و متفکرانی مثل هاکسلی<sup>۳</sup>، مدافع اخلاق تکاملی بود. او معتقد بود که قانون بقای اصلح<sup>۴</sup> و انتخاب طبیعی<sup>۵</sup> در جوامع بشری نیز حکمفرما باشند و دولت نباید به بهانه تسکین آلام هیچگونه دخالتی در روند رقابت افراد کرده و اقدام به تامین بهداشت و یا تعلیم و تربیت عمومی بکند. او بر مبنای نظریه

1- Ordered Liberty

2- Attrain

3- Huxley

4- Survival of the Fittest

5- Natural Selection



تکامل به دفاع از نابرابریهای موجود در جامعه سرمایه‌داری می‌پرداخت و معتقد بود که این نابرابریها نتیجه رقابت در عرصه تکامل است و نه طرح‌ریزی طبقه اجتماعی خاص. افراد در این شرایط نابرابر باید به رقابت با هم بپردازند (اسپنسر، ۱۸۸۴). در حالیکه رقابت در منظر داروین مفهومی تعاونی داشت، اسپنسر با ابداع مفهوم بقای اصلح، نوعی رقابت فردگرایانه در بطن اخلاق تکاملی را رواج داد که حاصل آن نوعی فردگرایی انحصار طلب و اتمی بود و فرد را به عنوان مالک قابلیت‌های خودش در نظر می‌گرفت و معتقد بود فرد در قبال این قابلیت‌ها هیچ دینی به جامعه ندارد (السن و دیگران، ۲۰۰۴).

ویلیام سامنر<sup>۱</sup> با ترکیب داروینیسم اجتماعی اسپنسر با نظریات مذهبی، آن را برای جامعه آمریکایی قابل قبول‌تر کرد. او بر مبنای نظریه تکامل فرهنگی، معتقد بود که جامعه سرمایه‌داری اوج تکامل بشری و قابل تحسین است. سامنر همانند برک معتقد بود که آزادی تنها در بطن قانون و نهادهای اجتماعی ممکن است و برای تبیین این عقیده به قانون تکامل روی می‌آورد. میراث‌های عقل بشری که حاصل تکامل در فرهنگ و اجتماع هستند، آزادی را ممکن می‌سازند و آزادی بر حسب قانون طبیعی افسانه‌ای بیش نیست (ترسک<sup>۲</sup>، ۲۰۰۴).

تلقی سامنر از ماهیت انسان برگرفته از نوعی فردگرایی افراطی است. او معتقد بود که در «یک معنای خاص یک انسان مجزا است... روابط این انسان، آزاد و رها ولی سست هستند. انسان آزاد در یک دموکراسی آزاد هیچ وظیفه-ای نسبت اعضای دیگر هم طبقه‌اش ندارد مگر رعایت احترام، ادب و حسن نیت نسبت به آنها» (سامنر، ۱۹۷۴: ۳۴). «هر زن و مردی در جامعه یک وظیفه دارد و آن مراقبت از خودش است» (همان: ۹۸).

در منظر سامنر وظیفه دولت ایجاد زمینه‌های لازم برای ترویج هرچه بیشتر رقابت در عرصه جامعه است. در حالیکه لیبرال‌های کلاسیک و به خصوص جان استوارت میل افزایش قوانین دولتی را مانع تحقق آزادی و خلاقیت فردی می‌دانستند، لیبرال‌های محافظه‌کار قوانین را لازمه تحقق آزادی مدنی می‌دانند و برای دولت‌ها در این عرصه نقش فعال‌تری در نظر می‌گیرند. آنچه از مجموع نظریات برک و داروینیسم اجتماعی اسپنسر و سامنر در باب انسان‌شناسی به جای ماند فردگرایی انحصار طلب و رقابتی، بدبینی به ذات انسان (به تبع از بستر محافظه‌کار)، اعتقاد به بازارهای آزاد، اعتقاد به آزادی نشات گرفته از قوانین مدنی (آزادی کنترل شده)، نقش فعال دولت در ایجاد زمینه‌های رقابت در عرصه‌های مختلف اجتماعی، مفهومی فردگرایانه از دموکراسی و حمایت از جامعه سرمایه‌داری طبقاتی به عنوان حاصل تکامل فرهنگی-اجتماعی بود. این تلقی انسان‌شناختی مبنای افکار سیاسی مختلفی شد که هدف آنها حفظ ساختارهای موجود قدرت در جوامع سرمایه‌داری و سیر به سوی نوعی حاکمیت اشرافیت با توجیه علمی و تاریخی بود.

1-Sumner  
2- Trask



### ۳- نولیبرالیسم و انسان اقتصادی

برخی از پیروان فوکو معتقدند که گرچه نولیبرالیسم در مفهوم انسان اقتصادی با لیبرالیسم مشترک است ولی انسان‌شناسی نولیبرالیسم تحول در این مفهوم ایجاد کرده که آن را از انسان اقتصادی لیبرالیسم کلاسیک جدا می‌کند (رید، ۲۰۰۹؛ لمکه، ۲۰۰۱؛ السن و پیترز، ۲۰۰۵). رید (۲۰۰۹) این تغییر را چنین شرح می‌دهد: «این تحول شامل تغییر از انسان‌شناسی مبتنی بر مبادله و داد و ستد به انسان‌شناسی مبتنی بر رقابت است. این تغییر از داد و ستد به رقابت دارای پیامدهایی است: در حالیکه داد و ستد امری طبیعی به شمار می‌رفت، در منظر نولیبرالیسم قرن بیستم رقابت امری مصنوعی است که باید در مقابل گرایش بازار به انحصار و همچنین دخالت دلت محافظت شود. رقابت نیاز به دخالت دائمی دولت دارد البته نه دخالت در بازار، بلکه دخالت در شرایط [پیش زمینه] بازار» (رید، ۲۰۰۹: ۲۸).

اوکسالا (۲۰۱۳) معتقد است که در حالیکه انسان اقتصادی در منظر لیبرالیسم انسان مبادله‌گر و انسان دخیل در مبادله بود، انسان اقتصادی نولیبرالیسم یک کارآفرین<sup>۱</sup> است. در منظر نولیبرالیسم «همه انسانها در پی موفقیت در فعالیت اقتصادی خود و پیروزی در بازی اقتصاد هستند» (اوکسالا، ۲۰۱۳: ۷۰). در این دیدگاه، «کل جامعه به عنوان یک بازی است که در آن افراد با علاقه به خویشتن و به صورت اتمیک برای رسیدن به بیشترین نتیجه اقتصادی فعالیت می‌کنند» (همان: ۷۰).

این تغییر در مفهوم انسان‌شناسی یکی از مهم‌ترین مبانی تغییر در عقلانیت سیاسی نولیبرالیسم از حاکمیت به «حکومت‌مندی» است. در حالیکه لیبرالیسم کلاسیک تاکید بر دولت کوچک و سیاست عدم مداخله داشت، دولت نولیبرالیسم فعال و مداخله‌گر است. این مداخله‌گری از طریق فناوری‌های نوین قدرت (مانند فناوری خود)، فعالیتها و عاملان مهم اجتماعی، مدیریت اجتماعی و یا از طریق علوم مختلف اجتماعی صورت می‌گیرد (کاتوی، ۲۰۱۲) که هدف نهایی آنها پرورش نوع خاصی از سوژه‌ها در اجتماع است. لمکه (۲۰۰۱) معتقد است لیبرالیسم معتقد به افراد مستقل و خودمختار بود که به اقتضای طبیعت خود و صورت عقلانی اقدام به انتخاب می‌کند و چهارچوب دولت باید با آزادی این فرد خومختار و عقلانی محدود شود. ولی نولیبرالیسم اعتقادی به استقلال و آزادی انسان به سبب طبیعتش ندارد و در پی ایجاد ایجاد افرادی کارآفرین و رقابتی برای تحقق جامعه رقابتی است. حکومت‌مندی نولیبرالیسم حکایت از دستکاری شرایط برای ایجاد چنین افرادی است.

داویس و بانزل (۲۰۰۷) معتقدند که هدف نولیبرالیسم تولید سوژه‌های مطیع و حکومت‌پذیر است که در عین حال خود را آزاد می‌دانند. این فرایند ایجاد سوژه بیشتر از اینکه از طریق دخالت‌های مستقیم صورت پذیرد، از طریق

1- Entrepreneur



فرایندهای غیر مستقیم کنترل می‌شود. ترویج پاسخ‌گویی<sup>۱</sup> و بازاری‌سازی<sup>۲</sup> از مهم‌ترین ابزارهای غیر مستقیم هستند که هدف آنها هدایت رفتارهای افراد در جهت تحقق اهداف نولیبرالیسم است. فوکو معتقد بود که نولیبرالیسم بیشتر از اینکه فرایند فعالیت‌های سیاسی و دولتی باشد، «شکلی از عمل» است (راپر، ۲۰۱۵). فوکو با این بیان معتقد است که روابط قدرت نولیبرالیسم را نباید صرفاً به روابط سیاست و دولتی کاست، بلکه این روابط در عرصه زندگی عمومی انسان گسترده شده‌اند. در این معنا پیترز (۲۰۰۹) معتقد است که نوآوری نولیبرالیسم آمریکایی در گسترش مفهوم انسان اقتصادی به همه زندگی بشری است که از این فرایند می‌توان به بازاری‌سازی زندگی تعبیر کرد. بازاری‌سازی نولیبرالیسم در نقطه مقابل دیدگاه اسمیت، میل و کابدن قرار دارد. درحالی‌که این متفکران خودخواهی انسان اقتصادی را محدود به اقتصاد می‌کردند و آن را ویژگی ذاتی انسان نمی‌دانستند، نولیبرالیسم مدل انسان اقتصادی (به عنوان کارآفرین رقابتی) را در همه عرصه‌های زندگی بشری اعمال می‌کنند. در منظر نولیبرالیسم انسان در عرصه‌های مختلف زندگی اعم از خانواده، ازدواج، زندگی حرفه‌ای و ... براساس خودخواهی ذاتی خود و منطق سود- هزینه رفتار می‌کند (لمکه، ۲۰۰۱).

فوکو برای تبارشناسی تلقی نولیبرالیسم از دولت و مفهوم انسان اقتصادی که مبنای آن است، به تبارشناسی دولت از یونان تا به امروز می‌پردازد. او در روند این تبارشناسی توجه ویژه‌ای به تفکر لیبرالیسم بعد از جنگ جهانی دوم آلمان (موسوم به اردو لیبرالیسم) و نظریه سرمایه‌انسانی مکتب شیکاگو دارد که تحت تأثیر تفکرات مکتب اقتصادی فرایبرگ به رهبری متفکرانی مثل ویلهلم راپکه<sup>۳</sup>، والتر اویکن<sup>۴</sup> و الکساندر راستو<sup>۵</sup> بود (السن و دیگران، ۲۰۰۴؛ اولاسکا، ۲۰۱۳؛ فلو، ۲۰۱۲). اردو لیبرالیسم بر خلاف لیبرالیسم کلاسیک مفهومی غیر طبیعت‌گرایانه از بازار و رقابت را مطرح می‌کرد. از این منظر، بازار نهادی با قانون طبیعی نیست، بلکه نهادی مصنوع بشر است که از طریق مداخله‌های سیاسی ممکن می‌شود. رقابت محض امری طبیعی نیست، بلکه تنها وقتی ممکن می‌شود که بتوان از طریق مداخله‌های سیاسی زمینه‌های بروز آن را ایجاد کرد. برخلاف مفهوم سلبی لیبرالیسم کلاسیک از دولت، اردو لیبرالیسم اعتقاد به دولتی فعال و مداخله‌گر دارد. البته دخالت‌های دولتی نباید مانع آزادی اقتصادی افراد شود، بلکه رسالت آنها کاهش سیاست‌های اجتماعی ضد رقابت است (لمکه، ۲۰۰۱).

مدافعان مکتب شیکاگو مانند بکر<sup>۶</sup> نیز معتقدند که دخالت دولت وقتی منجر به بوروکراسی شود، غیر قابل دفاع است و صرفاً مداخله‌ای قابل دفاع است که منجر به گسترش آزادی اقتصادی افراد شود (السن و دیگران، ۲۰۰۴). البته در حالیکه اردو لیبرالیسم در پی اداره جامعه از طریق مکانیسم بازار بود، مکتب شیکاگو از این فراتر رفت و

- 
- 1- Accountability
  - 2- Marketisation
  - 3- Wilhelm Rupke
  - 4- Walter Eucken
  - 5- Alexander Rustow
  - 6- Becker



در پی تعریف اجتماع به عنوان حوزه‌ای اقتصادی بود. در این نظر دیگر اقتصاد حوزه‌ای در کنار دیگر حوزه‌های زندگی بشری نیست، بلکه همه فعالیت‌های انسان در حوزه اقتصادی تعریف می‌شوند و هدف از این امر گسترش مدل کارآفرین رقابتی به عنوان مدل برتر فعالیت‌های بشری است.

البته گرچه افکار اردولبرالیسم و نظریه سرمایه انسانی مکتب شیکاگو تاثیر زیادی بر شکل‌گیری افکار نولبرالیسم داشته‌اند و فوکو در این مسیر بر حق بوده است، ولی صرف بررسی این دو گرایش فکری برای بررسی ماهیت انسان اقتصادی در دیدگاه نولبرالیسم کافی نیست. فوکو نولبرالیسم را به عنوان شکل منحصر به فردی از لیبرالیسم در نظر می‌گیرد که حاصل آن تحول در مفهوم انسان اقتصادی و بروز نوعی جدید از حکومت‌مندی و عقلانیت سیاسی است. آنچه در این روند کمتر مورد توجه قرار گرفته است، تاثیر انسان‌شناسی محافظه‌کار و نومحافظه‌کار در شکل‌گیری انسان‌شناسی نولبرالیسم است که بیشتر از مسیر لیبرالیسم محافظه‌کار ممکن شده است. برای بررسی این تأثیر در ادامه به بررسی مفهوم انسان اقتصادی در منظر فریدریک هایک (به عنوان یکی از مهم‌ترین رهبران فلسفی، سیاسی و اقتصادی نولبرالیسم) می‌پردازیم.

#### ۴- فریدریک هایک و انسان اقتصادی

هایک یکی از پیشروان فلسفی نولبرالیسم است که توانسته از طریق ترکیب نظریات برک و لیبرالیسم محافظه‌کار با نوعی تکامل فرهنگی، طرحی نوین بر اندیشه‌های انسان‌شناختی لیبرالیسم محافظه‌کار برافکند. او در مقاله *فردگرایی: درست و نادرست*<sup>۱</sup> به بحث در باب مبانی انسان‌شناختی می‌پردازد. او فردگرایی در معنای درست آن را به برنارد مندویل، دیوید هیوم، آدام فرگوسن<sup>۲</sup>، آدام اسمیت و مهم‌تر از همه ادموند برک نسبت می‌دهد که در قرن نوزدهم توسط دو توکویل و لرد آکتون<sup>۳</sup> مورد حمایت قرار گرفته است. از منظر هایک مدافعان بن‌تام و میل منشا تصور نادرست از فردگرایی بوده‌اند. فردگرایی در معنای دوم آن نشأت گرفته از فیلسوفان قاره‌ای مانند دکارت، روسو و فیلسوفان دایره‌المعارف است. این فردگرایی عقل‌گرایانه همواره در خطر افتادن در دام سوسیالیسم و جمع‌گرایی بوده است (هایک، ۲۰۱۰).

هایک به تبع برک و در مخالفت با هابز، لاک و روسو معتقد است که فردگرایی به معنای وجود فرد مقابل اجتماع نیست و نظریه قرارداد اجتماعی افسانه‌ای بیش نیست. او معتقد است که برای درک پدیده‌های اجتماعی راهی به جز درک ما از اعمال فردی وجود ندارد، این معنای فردگرایی صحیح است. بوکانن (۱۹۸۴) از این تلقی به فردگرایی روش‌شناختی<sup>۴</sup> تعبیر می‌کند و معتقد است که در تحلیل پدیده‌های اجتماعی و اقتصادی، «مبنای

1- individualism: True and False

2- Adam Ferguson

3- Lord Acton

4- Methodological Individualism



اساسی فرد انتخاب‌گر، رفتارگر و عمل‌کننده است و نه واحدهای ارگانیک مثل حزب، ملت و استان» (بوکانن، ۱۹۸۴: ۱۳). این تصور از اجتماع نقطه‌مقابل تصورات جمع‌گرایانه و شبه فردگرایانه از اجتماع است. هایدک از این بحث یک نتیجه مهم دیگری نیز می‌گیرد: «بسیاری از نهادهای که دستاوردهای افراد بر آنها استوار است، خیزش و کارکرد آنها بدون هیچ ذهن هدایت‌گر و برنامه‌ریز صورت می‌گیرد» (هایک، ۲۰۱۰: ۵۱). بنابراین هایدک از طریق تعریف فردگرایی در پی ایجاد مبنایی مستحکم برای نقد طرح‌ریزی اجتماعی است و او در این عقیده با افرادی مثل کارل پاپر قرابت فکری زیادی دارد.

هایک از طریق ترکیب نظریات برک با داروینیسم اجتماعی اسپنسر و سامنر، نظریه نظم خود/انگیخته<sup>۱</sup> را مطرح ساخت.<sup>۲</sup> بر این مبنا او معتقد بود که نهادهای بشری حاصل فعالیت‌های افراد هستند ولی تابع طراحی عقلانی نیستند. تمدن بشری حاصل نظم خود انگیخته است: «این درست است که انسان تمدن خود را می‌سازد. این تمدن حاصل فعالیت او یا فعالیت نسلها در چند صد سال گذشته است. ولی این به آن معنا نیست که این تمدن حاصل طرح‌ریزی است یا اینکه انسان در مورد کارکرد تمدن و مواردی که بقای تمدن به آنها وابسته است، چیزی می‌داند» (هایک، ۲۰۱۱: ۷۴). از منظر هایدک، بازار و جامعه تابع خود انگیخته هستند توانایی انسان برای دستکاری نتایج آنها بسیار کمتر از تصویری است که مدافعان طراحی اجتماعی دارند. انسان به سبب درکی که از قوانین کلی حاکم بر تکامل اجتماع دارد، صرفاً می‌تواند تأثیرات کلی بر آنها داشته باشد و قادر به کنترل کامل نتایج و جزئیات نیست.

هایک معتقد است که دیدگاه شبه فردگرایی یا به تعبیر دیگر فردگرایی عقلانی، بیش از حد به عقل بشری تکیه کرده است. او از این امر به غرور مهلک<sup>۳</sup> تعبیر می‌کند (هایک، ۱۹۸۸) و معتقد است که سوسیالیست‌ها و حامیان اقتصاد کینز، دچار چنین غرور مهلکی شده‌اند و بیشتر از حد توان طبیعی بر عقل انسان و توان برنامه‌ریزی او در حد نهادهای اجتماعی تأکید داشته‌اند. هایدک معتقد بود که گرچه داروینیسم اجتماعی دارای اشتباهاتی بوده است، ولی بزرگترین خدمت آن ایجاد تصویری درست از تکامل فرهنگی و جلوگیری از غرور مهلکی است که سوسیالیسم به بار آورده است. این توهم (اعتقاد به قدرت عقل بشر در شناخت شرایط اجتماعی و تغییر آنها) می‌تواند منجر به نتایج مهلکی در باب اقتصادی و سیاست شود. هایدک واضح‌تر از هر فیلسوف سیاسی دیگری، زمینه را برای بسط محافظه‌کاری بر مبنای تکامل داروینی<sup>۴</sup> مهیا ساخت (آرنه‌هارت<sup>۱</sup>، ۲۰۰۷). گرچه محافظه‌کاران سنتی،

1- Spontaneous order

- گرچه هایدک در بسیاری از موارد منتقد اسپنسر هست ولی بسیاری از مبانی فلسفه تکاملی اسپنسر را در نظریات خود مورد حمایت قرار داده است.

3- Fatal Conceit

- گرچه در وهله اول این عبارت ممکن است متناقض نما باشد ولی تفکر داروین به سبب دفاع از تغییرات گام به گام، عرصه را برای مقابله با تفکرات انقلابی فراهم کرد. برداشت اسپنسر، سامنر و هایدک از داروین حکایت از نوعی محافظه‌کاری و بدبینی به قدرت عقل در تعیین سرنوشت



شاید به سبب زمینه دینی که داشتند، کمتر سراغ داروین رفتند، ولی هاید با بهره‌گیری از تفکراتی که از امثال سامنر به ارث برده بود به سراغ داروین رفت و محافظه‌کاری لیبرال خود را بر آن بنا نهاد. او تلقی خاصی از قانون طبیعی که از برک و دوتوکویل به ارث برده بود را با بهره‌گیری از تلقی تکامل داروینی مستدل نمود.

در تلقی انسان شناختی، هاید به فریود نزدیک شده و همانند او معتقد بود که شرایط اقتصادی و اجتماعی را نمی‌توان صرفاً در قواعد عقلانی و علمی فرو کاست، نقش بعد غیر عقلانی در آنها خیلی بیشتر از بعد عقلانی است. به همین دلیل است که هاید آرمان مدرنیسم برای کنترل عقلانی زندگی اجتماعی و به تبع آن زندگی اقتصادی را وا نهاد و اذعان داشت که وظیفه ما تمهید شرایط کلی است که نتایج مفید ممکن است در آنها تحقق بیابند و کنترل کامل نتایج از عهده علوم و عقل بشری خارج است (گری<sup>۲</sup>، ۱۹۸۸). بنابراین او زمینه را برای طرح نظریه‌ای محافظه‌کار و ضد عقلانی در باب ماهیت انسان فراهم می‌سازد. او بر خلاف لاک و میل، خوش بینی به عقل بشری در طرح‌ریزی فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی را محکوم می‌کرد و معتقد بود که بسیاری از این فعالیتها نه نتیجه طرح‌ریزی بلکه نتیجه تکامل بی هدف در عرصه اجتماع است.

هاید در انتقاد از عدالت اجتماعی در دیدگاه سوسیالیسم، بی‌عدالتی را از بدبختی حاصل از بلایا و مسایل طبیعی (که فقر نیز مثل آنها است) جدا می‌کند. شرایط اقتصادی حاصل نظم خودانگیخته و تکامل اجتماعی هستند و فقر که حاصل این شرایط است، از سنخ بلایایی طبیعی و بیماریها است و حاصل نوعی بدشانسی است. فقر هر قدر هم برای افراد و گروه‌ها دردآورد باشد بی‌عدالتی نیست (هاید، ۲۰۱۱). این آموزه هاید رنگ بوی سرمایه‌داری بی‌رحمی را دارد که انسان را به موضوع جبر قوانین اقتصادی می‌کاهد.

تلقی هاید از نظم خود انگیخته و تکامل فرهنگی، در تعریف او از آزادی هم نقش اساسی داشته است. او بر خلاف مدافعان دولت رفاه و جمع‌گرایان، معتقد بود که آزادی با عدالت اجتماعی همبسته نیست. آزادی در تلقی هاید به معنای باز تقسیم و برابرسازی منابع نیست، بلکه او معتقد بود که در فرایند تکامل اجتماعی افراد از منابع نابرابر برخوردارند و این نابرابری قابل احترام است و نباید به بهانه برابرسازی منابع در روند طبیعی بازار دخالت کرد. گرچه تعریف هاید از آزادی همپوشانی‌های زیادی با لیبرالیسم لاک و میل داشت، ولی موضع دفاع هاید از آزادی متفاوت از آنها است. در حالیکه لاک از موضع حقوق طبیعی و میل از موضع سودگرایی به دفاع از آزادی می‌پرداختند، هاید با تکیه بر نظم خود انگیخته و مساله پراکندگی دانش، به دفاع از آزادی پرداخت: «آزادی ضروری است چون فضا را برای امور غیر قابل پیش‌بینی و پیشگویی مهیا می‌سازد. ما خواهان آزادی

بشری دارد. البته برداشت امثال هابسون (از پیشروان لیبرالیسم نوین) از داروین نقطه مقابل محافظه‌کاری است که در فصل قبل مورد بررسی قرار گرفت.

1- Arnhart  
2- Gray





هستیم، چون ما از آن انتظار فرصت برای تحقق بسیاری از هدف‌هایمان را داریم» (همان: ۸۱). پراکندگی دانش، عدم وجود امکان برنامه‌ریزی و پیش‌بینی و عدم قطعیت عرصه را برای آزادی ضروری می‌سازد. هایدک از طرف دیگر مانند برک معتقد بود که آزادی تنها در بطن جامعه و قانون ممکن است. بنابراین بر خلاف تصور هابز و لاک، آزادی به صورت طبیعی وجود ندارد و برای ایجاد آن نیاز به مداخله قانونی است. به عبارت بهتر آزادی باید در معنای «آزادی ساختاریافته» در نظر گرفته شود. حکومت از طریق قانون باید فرایند آزادی افراد برای تبادل در جامعه و بازار را فراهم سازد. فوکو معتقد بود که در نظام نولیبرالیسم آزادی تولید و تنظیم می‌شود. بنابراین هنر حاکمیت نولیبرالیسم به معنای نوعی مدیریت آزادی است و در داخل نظام فکری هایدک است که می‌توان این جمله را معنا داد. فوکو معتقد بود که این نوع مدیریت آزادی ن از طریق دخالت مستقیم در آزادی افراد، بلکه از راه ایجاد زمینه‌های عمل ممکن می‌شود (رید، ۲۰۰۹).

آنچه از افکار انسان شناختی هایدک بر جای ماند نوعی نظریه تقدیرگرا و محافظه‌کار در باب انسان بود که اولاً بر محدودیت عقل او در طرح‌ریزی فعالیت‌های بشری تأکید داشت. نتیجه این نگاه به انسان، کاهش عاملیت انسان در اجتماع، اعتقاد به آزادی کنترل شده و افزایش نقش عوامل غیرعقلانی و غیرقابل کنترل در زندگی است. این عوامل غیر عقلانی در فرایند تکامل و از طریق رقابت بر افراد تأثیر می‌گذارند. انسان اقتصادی هایدک بیشتر از اینکه سازگار با لیبرالیسم کلاسیک باشد، رنگ و بوی لیبرالیسم محافظه‌کار دارد و مدافع سرمایه‌دار طبقاتی و موضع ضد عقل‌گرایی در باب انسان است. این نظریات انسان شناختی زمینه را برای بروز مفهومی جدید از سرمایه‌انسانی و انسان اقتصادی فراهم آورد که مبنای آن بر تلقی تقدیر گرایانه و بدبین به ماهیت انسانی بود.

## ۵- تربیت و انسان اقتصادی

نولیبرالیسم در پی آن است که از طریق مداخله در فرایند پرورش سوژه، ماهیت انسان اقتصادی را که شرح آن گذشت، در افراد پدید آورد و آنها را بدل به سرمایه‌های انسان کند که وجودشان تبدیل به کارآفرین رقابتی شده است و برای این کار تکیه بر فناوری «خود» دارد. فناوری «خود» اشاره به برخی کارکردهای قدرت در راستای ایجاد سوژه دارد. نولیبرالیسم از طریق تعلیم و تربیت در پی بهره‌گیری از فناوری خود برای شکل دهی به سوژه‌ها است ولی حکومت‌مندی نولیبرالیسم بر خلاف مدل سنتی، صرفاً مبتنی بر کارکردهای سیاسی و نظامی قدرت نیست. در این معنا حکومت‌مندی نولیبرالیسم و فناوری «خود» اشاره به راه‌های برای شکل دادن و هدایت حوزه عمل دیگران دارد.

بازاری سازی نهادهای تربیتی بخشی از طرح نولیبرالیسم برای پرورش انسان اقتصادی در تعلیم و تربیت است. از این منظر بازار به عنوان مکانیسم برتری که نهادهای اجتماعی و تربیتی ارزشها و منطق عملکرد آن باید از آن



تبعیت کنند. بنابراین همانطور که بوکانن (۱۹۸۴) معتقد بود، انسان موجودی خودخواه و عقلانی است و در پی بیشینه‌سازی<sup>۱</sup> سود خویش است. این نوع فردگرایی مبنای تعریف اهداف و اصول تربیتی است و تعلیم و تربیت وقتی در پرورش سرمایه انسانی موفق است که بتواند این نوع فردگرایی را رواج دهد و خروجی آن انسانهای کارآفرین و رقابتی باشند.

به زعم رایپر (۲۰۱۵) نولیبرالیسم از طریق فناوریهای نوین قدرت همانند گسترش ارزشیابی استاندارد و عینی، سعی دارد تا در فرایند قدرت/ دانش، به نوعی سوژه پروری بپردازد. نتیجه کاربرد این فناوریهای قدرت تبدیل افراد به سوژه‌های منفعل قابل تحلیل و کنترل است. در این مدل تربیتی نولیبرالیسم بدون دخالت مستقیم و صرفاً از طریق کنترل از راه دور جامعه را تبدیل به بازاری رقابتی می‌کند که در داخل آن افراد خودمحمور به تبادل و معامله با هم می‌پردازند. کارایی<sup>۲</sup> و شفافیت<sup>۳</sup> دو هدف عمده ارزشیابی استاندارد نولیبرالیسم است که نتیجه آنها افزایش کنترل بر نهادهای تربیتی و اجبار آنها به تطبیق با اهداف نولیبرالیسم است. این مدل تربیتی به دلیل اینکه تکیه بر نوعی کنترل غیر مستقیم دارد، به ظاهر فرد در فرایند آن آزاد است و منبع کنترل اجتماعی در آن بسیار مبهم است، مقاومت کمتری را نیز بر می‌انگیزد.

داویس و بانزل (۲۰۰۷) معتقدند که نتیجه این حکومت‌مندی نولیبرالیسم، ایجاد فاعلان به شدت فردی شده و مسئول و انتقال ریسک و مسئولیت اجتماعی از دولت به افراد است. کارآفرینان اقتصادی که مدل بازار بر زندگی و وجود آنها حاکم است. السن و پیترز (۲۰۰۵) نتیجه این ابزارها را گسترش نوعی نظام مدیریت سلسله مراتبی و روابط نابرابر قدرت می‌دانند و وایت و شور (۲۰۰۰) نیز معتقدند که گسترش فرهنگ بی‌اعتمادی و تفحص حاصل این پاسخ‌گویی اکراه‌آور است. این نتیجه حاکمیت نوعی تلقی محافظه کار و بدبین در باب انسان شناسی بر سیاستهای تربیتی نولیبرالیسم است.

بل (۲۰۰۳) معتقد است که اصلاحات نولیبرالیسم در تعلیم و تربیت نه تنها نقش افراد به عنوان مربی، محقق و دانش آموز را متحول می‌سازد، بلکه چیستی و هویت آن را نیز تغییر می‌دهد. این امر از طریق فناوری های نوینی صورت می‌گیرد که گرچه شعار آنها «تنظیم‌زدایی»<sup>۴</sup> است ولی نتیجه عملی آن نوعی «احیای تنظیم‌گری»<sup>۵</sup> البته در شکلی غیر مستقیم است. در این فرایند نقش معلم، مدیر و دیگر عوامل تربیتی دچار تحول می‌شود. درحالیکه معلمان تبدیل به تولید کنندگان کالاهای تربیتی تبدیل می‌شوند، مدیران به عنوان قهرمانان جدید تحولات تربیتی از اهمیت زیادی برخوردار می‌شوند و نقش آنها تامین شرایط لازم برای تبدیل مدارس و دیگر نهادهای

1-Maximizing  
2- Efficiency  
3-Transparency  
4- Deregulation  
5- Re-Regulation



تربیتی به نهادهای بازارمحور است. حاصل این فرایند که در آن کارایی جایگزین اعتماد و مسئولیت اجتماعی می - شود، ایجاد نوعی اسکیزوفرنی و دوگانگی ارزشها در افراد است. آنها در حالیکه خود معتقد به نوعی از ارزشها هستند، مجبور به مطابقت با ارزشهای مورد نظر ارزیابان هستند.

### نتیجه گیری

در سالهای اخیر نولیبرالیسم سعی دارد تا از طریق تحولات تربیتی در سطح جهان تلقی خاصی از اهداف و اصول تربیتی را رواج دهد. مدل انسان اقتصادی به عنوان مبنای انسان شناختی این تحولات تربیتی است که از طرف دیگر هدف تعلیم و تربیت نیز به شمار می رود. بر این مبنا انسان موجودی به ذاته خودمحور است که همواره در پی پیشینه سازی منافع خود است. تعلیم و تربیت در پی پرورش انسانهای اقتصادی و تامین سرمایه انسانی است. مفهوم انسان اقتصادی و سرمایه انسانی گرچه از آغاز لیبرالیسم همواره مورد تاکید لیبرالهایی مانند اسمیت و میل قرار داشته است ولی تلقی نولیبرالیسم از این مفهوم تفاوت بسیاری با تلقی لیبرالیسم کلاسیک دارد. درحالیکه لیبرالهای کلاسیک انسان را موجودی عقلانی و مبادله گر می دانستند که بر خود و شرایط زندگی اش در اجتماع کنترل عقلانی دارد و در باب تاثیر این قدرت عقلانی خوش بین بودند، نولیبرالیسم انسان و به خصوص فریدریک هایک انسان بر بعد غیرعقلانی تاکید دارد و با تاثیر از محافظه کاران بر عقل بشری و تاثیر آن بر شرایط زندگی او چندان خوبین نیست. حاصل نظریات هایک دفاع از نوعی سرمایه داری طبقاتی، نابرابری و تقدیرگرایی است و تعلیم و تربیت رسالت دارد تا در پرورش افراد این مفاهیم را به ارزشهای وجودی آنها تبدیل کند. ترویج این نوع ارزشهای اجتماعی به معنای کاهش نقش عاملیت و عقلانیت در زندگی انسان و افزایش نقش عوامل غیر عقلانی در کنترل زندگی بشری است. بنابراین در نظام نولیبرالیسم عاملیت از افراد سلب و به مکانیسم های غیر مستقیم حاکمیت واگذار می شود. به بیان فوکویی نولیبرالیسم از طریق رواج حکومت مندی خود در داخل تعلیم و تربیت، با بهره گیری از روابط قدرت/ دانش اقدام به نوعی سوژه پروری می کند که حاصل آن توجیه روابط نابرابر قدرت به صورتی ماهرانه است. تعلیم و تربیت در نظام نولیبرالیسم بر خلاف لیبرالیسم کلاسیک در پی پرورش افراد خودمختار نیست و حاصل آن ایجاد افرادی است که در ظاهر خود را آزاد و انتخاب گر می دانند ولی انتخابهای و آزادی آنها از طریق مکانیسم های غیر مستقیم کنترل می شود.



## Education and "Human Capital": A Reflection on *Homo Economicus* from Classic

### Liberalism to Neoliberalism

Zibakalam, Fateme PH.D.<sup>1</sup>

Mohammadi, Hamdollah<sup>2</sup>

#### Abstract

The purpose of this paper is to genealogy of *Homo Economicus* (as the base of *Human Capital* theory) from Classic liberalism to Neoliberalism. Many of educational researcher especially followers of the Foucault, believe that two form liberalism, the "Classic" and "Neo" share in the general idea of *Homo Economicus*, but there are differences between these forms. While these thinkers study the Ordoliberalism and Chicago School for genealogy of Neoliberal *Homo Economicus*, our research peruses the Fredrick Hayek and Conservative Liberalism and their influences on Neoliberal *Homo Economicus*. Anti-Rationalism, conservative pessimistic view on human nature, decreasing human agency and increasing the agency of unknown factors in shaping economic and social fate of human, these are main bases of Hayek's Anthropological viewpoint. Neoliberal education, based on Hayek and other Neoliberal thinkers, also seeks to new subjectification that its consequences are educating competitive entrepreneur and self-interested and possessive men. Reproduction of the inequalities and justification of unequal capitalism are invisible aims of Neoliberal education. For this, Neoliberalism uses new power technologies like the "technology of self" and its purpose is to creating atomic, self-interested and docile subjects.

**Keywords:** Neoliberalism, Liberalism, *Homo Economicus*, Human Capital

#### منابع

۱. آربلاستر، آنتونی (۱۳۷۷) لیبرالیسم غرب؛ ظهور، سقوط. ترجمه عباس مخبر. چاپ سوم. تهران: انتشارات مرکز.
۲. باقری خسرو؛ سجادیه، نرگس؛ توسلی، طیبه (۱۳۸۹) رویکردها و روش‌های پژوهش در فلسفه‌ی تعلیم و تربیت. تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم تحقیقات و فناوری.
۳. کرتیس، اس. جی (۱۳۹۲) *تعلیم و تربیت از فلسفه تا برنامه‌ریزی*. ترجمه فاطمه زیباکلام و محمد دادرس. تهران: انتشارات مدرسه: ۱۷۱

4. Arnhart, H. (2007) Friedrich Hayek's Darwinian Conservatism. In: Hunt, L. & McNamara, P. (Eds) *Liberalism, Conservatism, and Hayek's Idea of Spontaneous Order*. Palgrave Press: 127-148
5. Attrain, J. (1997) Edmund Burke: The Champion of Ordered Liberty. THE INTERCOLLEGIATE REVIEW
6. Ball, S. J. (2003) the Teacher's Soul and the Terrors of Performativity, *the Journal of Education*

1-Associate Professor in Philosophy of Education, Tehran University. F.ziba.m@gmail.com

2 - PH.D. Candidate in Philosophy of Education, Tehran University, [h9mohammadi@yahoo.com](mailto:h9mohammadi@yahoo.com)



*Policy*. 18:2, 215-228

7. Ball, S. & Olmedo, A. (2013): Care of the self, resistance and subjectivity under neoliberal governmentalities, *Critical Studies in Education*, 54(1): 85-96
8. Buchanan, J. (1984) Politic without Romance: a Sketch of Positive Public Choice and its Normative Implications. In: Buchanan, James and Tollison, Robert(Ed) *The Theory of Public Choice*, The University of Michigan Press.
9. Burke, E. (1790) *Reflections on Revolution in France*
10. Cotoi, C. (2011) Neoliberalism: A Foucauldian Perspective, *International Review of Social Research*, 1(2), 109-124
11. Crowder, R. (2012) Examining "The Adam Smith Problem": Individuals, Society, and Value. Thesis submitted to the faculty of the Virginia Polytechnic Institute and State University in partial fulfillment of the requirements for the degree of the master of the Art in Philosophy.
12. Davies, B. & Bansel, P. (2007) Neoliberalism and education, *International Journal of Qualitative Studies in Education*, 20:3, 247-259
13. Davies, B. & Bansel, P. (2010) Governmentality and Academic Work: Shaping the Hearts and Mind of Academic Work. *Journal of Curriculum Theorizing*. 26(3): 5-21
14. Flew, T. (2012) Michel Foucault's 'the birth of biopolitics' and contemporary neo-liberalism debates. Thesis Eleven, 108(1), pp. 44-65.
15. Hayek, F. A. (2010) *Studies on Abuse and Decline of the Reason*, Edited by Bruce Caldwell, University of Chicago Press.
16. Hayek, F.A (1988) *the Fatal Conceit: the Error of Socialism*. London: Routledge
17. Hayek, F. A. (2011) *the Constitution of Liberty*. Edited by Ronald Hamowy, The University of Chicago Press
18. Hofstadter, R. (1955) *Social Darwinism in American Thought*, Revised Edition, Boston: Beacon Press
19. Holler, M. (2006) Adam Smith's Model of Man and Some of its Consequences, *Hoemo oeconomicus*, 23(3/4), 467-488.
20. Lemke, T. (2001) the birth of bio-politics?: Michel Foucault's lecture at the Collège de France on neo-liberal governmentality. *Economy and Society*. 30(2). 190-207
21. Mill, J. S. (2001) *on liberty*. Ontario: Batoche Book.
22. Mises, L. V. (1985) *Liberalism in the Classical Tradition*. (R. Raico Trans). California: Cobden Press.
23. Oksala, J. (2013) Neoliberalism and Biopolitical Governmentality. In: Nilsson, J. and Wallenstein, S. (Eds) *Foucault, Biopolitics and Governmentality*. Sodertorn Philosophical Studies: 7-35
24. Olssen, M. & Codd, J. O'Neil, A. (2004) *Education Policy: Globalization, Citizenship and Democracy*. London: Sage Publication.
25. Olssen, M. & Peters, M. (2005) Neoliberalism, higher education and the knowledge economy: from the free market to knowledge capitalism, *Journal of Education Policy*, 20:3, 313-345.
26. Peters, M. (2009) Introduction: Governmentality, Education and the End of Neoliberalism?, In: Peters, M. & Basely, A. & Olssen, M. & Weber, S. (2009) *Governmentality Studies in Education*. Sense Publisher



27. Rapper, R. (2015) Academic Perceptions of Higher Education Assessment Processes in Neoliberal Academia, *Critical Studies in Education*,
27. Read, J. (2009) a Genealogy of Homo-Economicus: Neoliberalism and the Production of Subjectivity. *Foucault Studies*. No. 6, 25-36
28. Ryan, A. (2011) J. S. Mill on Education. *Oxford Review of Education*. 37(5), 653-667
29. Shore, C. & Wright, S. (2000). Coercive Accountability: The rise of Audit Culture in Higher Education, In: Strathern, M. (Ed) *Audit Culture: Anthropological Studies in Accountability, Ethics and the Academy*, New York: Routledge Taylor and Francis Group.
30. Smith, A. (1790) *Theory of Moral Sentiments*, sixth Edition, Metalibri
31. Smith, A. (1776) *the Wealth of Nations*, Part I, New York: Collier & Sons.
32. Spencer, Herbert (1884) *the Man versus State with six Essays on Government, Society and Freedom*. Indianapolis, Liberty Classics: 90-91.
33. Spencer, H. (1873) *the Study of Sociology*. London: Henry S. King & Co
34. Sumner, W. (1974) *What Classes Owe to Each Other?*, Idaho: Caxton Printers Ltd
35. Trask, A. (2004) William Graham Sumner: Against Democracy, Plutocracy and Imperialism, *journal of Libertarian Studies*, 18(4): 1-27.